

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث عرض کردیم راجع به اخذ اجرت بر واجبات بود.

و به نحو جامع کلمات مرحوم آقای اصفهانی را متعرض شدیم. که ایشان در بحث اولشان، بحث منافات اخذ اجرت با وجوب، اصلاً وجوب مانع از اخذ اجرت هست؟ از انعقاد اجاره هست یا نه؟ ایشان هفت تا وجه ذکر کردند که متعرض شدیم به تفصیل و نکاتی که لازم بود توضیح داده شد.

دیگر بنا نبود وارد این بحث در اینجا بشویم ولی چاره نداریم.

عرض کردیم دیروز که آن نهایت به اصطلاح نتیجه هفت وجهی که ایشان با جواب هایش ذکر شد، به یک کلمه منتهی می شود و آن اینکه نسبت بین اوفوا بالعقود با مسئله مثلاً لا یأب الشهداء چیست؟ چون ظاهر این آیه مبارکه این هست که اداء شهادت واجب است. این یک طرف قصه. یک طرف هم داریم اوفوا بالعقود. اوفوا بالعقود یعنی شما اگر عقدی بستید، به آن عقد باید وفا کنید. پس حالا اگر شخصی شاهد بر قصه ای بود، از او تقاضای ادای شهادت کردند، خوب طبق آیه مبارکه لا یأب الشهداء واجب است برایش اداء شهادت. لکن اگر آمد گفت که من اخذ اجرت می کنم، به طرف گفت من می آیم شهادت می دهم در دادگاه لکن این مبلغ را می گیرم، آیا اینجا با اوفوا بالعقود می توانیم بگوییم این عقد درست است و يجب الوفاء به، این قرارداد بست باید بدهد، یا بگوییم نه دیگر چون وجوب بود حق چنین چیزی اصولاً ندارد.

پس تمام نکته فنی که الان در اینجا مطرح است، نسبت بین اوفوا بالعقود و لا یأب الشهداء است، حالا در دو متن قرآنی، در دو ماده قانونی که در قرآن آمده، آیا اینها نسبتی دارند یا نه؟

من دیروز توضیحاتش را عرض کردم. متعارف در کتب فقه ما، همین فقهی که ما داریم، وقتی دو تا دلیل را با هم نگاه می کنند، حالا غیر از مسئله تباین، اگر بخواهند، یکی را حاکم، یکی را مقدم بکنند بر دیگری، تباین که جای خودش، عموم و خصوص من وجه هم جای خودش، آنها قائل به چهار نحو هستند یا تخصصاً می گویند خارج یا تخصیصاً، یا وروداً یا حکومتاً. این چهار تا است که الان شده.

عرض کردیم کرارا کرارا در کلمات اهل سنت و قدماى اصولیین ما دو تا بود: تخصیص و تخصص. دو تا هم اخیراً حدود یک دوست سال کمتر در حوزه‌های ما اضافه شده، که در حوزه‌های اهل سنت نیست، حکومت و ورود. چون یک اصطلاح نسبتاً جدیدی است، همچنین دقیق دقیق هم بخواهیم بگوییم روشن شده باشد، بالاخره اصطلاح است دیگر حالا این نیست. اجمالش این است که این اصطلاح در قدیم نبوده، عرض کردم در خود جواهر گاهی می‌گوید حاکم، حاکم مرادش تخصیص است آنجا. شاید وارد هم باشد، به نظرم در لفظ جواهر گاهی هم وارد علیه مثلاً، مراد این ورود اصطلاحی نیست. و همان طور که کرارا عرض شده تخصص خروج موضوعی است. اگر گفت اکرم العلماء، جاهل خارج است. تخصیص خروج حکمی است، با حفظ وجود موضوع، مثل اکرم العلماء الا الفساق، که مفروض این است که عالم فاسق عالم هست، لکن به عنوان فسق خارج است.

ورود و حکومت فرقی از این است، اگر به نفس تعبد یک موضوعی از موضوع لسان دیگری خارج شد به نفس تعبد، این اسمش ورود است. اگر به نفس تعبد خارج نشد، احتیاج به یک تنزیلی داشت، اسمش حکومت است.

مثلاً ما دلیل داریم من باب مثال، که لا يعمل بالظن، مثلاً به ظن عمل نشود. از آن طرف هم داریم لا ینبغی لاحد من موالینا التشکیک فی ما یرویه عنا ثقاتنا، به تعبیر مرحوم نائینی اگر استدلال ایشان درست باشد. می‌گوید شما شک نکنید، تا گفت شک نکنید خود به خود خبر ثقه از لا يعمل بالظن خارج می‌شود. نمی‌خواهد بگوید جعلت خبر الثقة علم، خوب دقت بکنید، تنزیل دیگر نمی‌خواهد بکند، همین که شما را تعبد داد، گفت شما شک نکنید در خبر ثقه، شک نکنید، لیس لاحد من موالینا التشکیک فی ما یرویه عنا ثقاتنا، به مجرد اینکه گفت شک نکنید، آن روایتی که می‌گوید مثلاً ان الظن، آیه مبارکه (ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً) از آن خارج می‌شود، خود به خود خارج می‌شود. لذا ورود را شبیه تخصص می‌دانند به این نکته. احتیاج به تعبد دارد، اما اگر تعبد آمد خروج موضوعی دارد. اما گاهی نه به این نیست، می‌آید چه کار می‌کند، تصرف می‌کند. مثلاً می‌گوید بلی قد رکعت، می‌گوید من شک می‌کنم در حال سجده رکوع، این تصرف می‌کند. یا انما الشک فی شیء لم تجزه فاذا جزئه فشکک لیس بشیء، این شک، شک نیست، این تنزیل می‌کند. اگر گفت شکک فلیس بشیء، پس اگر حالت سابقه هم داشت استصحاب دیگر جاری نمی‌شود. چرا؟ چون گفته بود لا تنقض الیقین بالشک، این می‌گوید اصلاً شک ندارم، من شک را برداشتم. نه اینکه با تعبد او شک رفت، شک را او برداشت. شکک لیس بشیء.

اصطلاحاً بنای حکومت، عرض کردم این را انشاء الله در بحث تعارض. بعضی می گویند مثلاً فرقی با تخصیص این نیست، حالا بعضی هم قائل به فرق هستند. اینها می خواهند این طور بگویند که اگر لسان، لسان حکومت بود با تخصیص فرق می کند. تخصیص همان موردی است لسان حکومت روی موضوع تصرف کرده است. خواهی نخواهی به لحاظ قانونی دستش بازتر است. اینها را ما توضیح دادیم.

آن وقت این توضیح را عرض کردیم اوفوا بالعقود، لا یأب الشهداء اینها می گویند مثل مرحوم نائینی می گوید لا یأب الشهداء حاکم است بر، یعنی مقدم است بر، شارح بر اوفوا بالعقود است. حرف مرحوم نائینی، شیخ و دیگران این است. حالا راههایی که رفتند برای خودشان. حرف مرحوم آقای خویی و استاد ایشان مرحوم آقای اصفهانی این است که اینها به هم ربطی ندارد. اوفوا بالعقود جای خودش است و آن یکی هم.

بله، اینها قبول کردند در محرمات این طور است. یعنی اگر شارع جایی آمد گفت مثلاً لا تشرب الخمر مثلاً، انما الخمر و المیسر رجس من عمل الشیطان، شما عقد ببندید که شرب خمر، می گوید این نمی شود، این قبول است. آن رجس من عمل الشیطان.

لذا عرض کردم در بحث گذشته مرحوم نائینی خلاصه تحلیلش این است: اوفوا بالعقود جایی که الزام شرعی باشد، قانونی باشد، جاری نمی شود، الزام، چه به نحو وجودی چه عدمی. آقای خویی یا مرحوم آقای آشیخ محمد حسین عدمی اش را قبول دارند، وجودی نه. یعنی رجس من عمل الشیطان با اوفوا بالعقود نسبتش این است، شما خمر نخورید حتی اگر عقد ببندید، قرارداد ببندد که شراب بخورد، من باب مثال، بگویند آقا من قرارداد بستم، اوفوا بالعقود، آن اوفوا بالعقود دیگر آنجا را نمی گیرد. خوب دقت کردید؟

نائینی آمد مطلب دیگری را گفت. گفت اوفوا بالعقود الزام شرعی را نمی گیرد. هر جا شارع آمد الزام کرد، نمی گیرد. البته عبارت ایشان این طور است. ما توضیحی دادیم که بعد هم انشاء الله توضیحش روشن تر می شود. مراد ایشان باید این باشد ما یک الزام شرعی داریم یک الزام و التزام شخصی داریم. الزام و التزام شخصی فی نفسه حجت نیست. فی نفسه حج نیست تا امضای شارع بیاید. من بیایم الزام بدهم خودم را به یک کاری. این فی نفسه دلیل ندارد چون من حق جعل ندارم، حق اعتبار ندارم، حق الزام ندارم، حق التزام ندارم، تا شارع بیاید. الزمواهم ما الزم به انفسهم، دلیل آمد اهلاً و سهلاً، دلیل نیامده بود حکم به بطلان می کردیم.

نمی شود به مجرد اینکه اینها التزام دادند، الزام دادند خودشان را ما قبول نکنیم. ما هم به آنها الزام بدهیم. حالا می گویند الزام هست و التزام نیست روی قاعده الزام، البته ما قاعده الزام را قبول نکردیم. نمی شود حالا می خواهد الزام باشد یا التزام باشد. نمی شود این را به این عنوان قبول کرد. دقت بفرمایید چه عرض می کنم.

پس بنابراین مرحوم نائینی تصویرش این است: با وجود الزام قانونی الزام شخصی معنا ندارد. حالا می خواهد الزام قانونی به وجود باشد یا به عدم. این دو تا با هم نمی سازد. لذا طبیعتاً تقیید می خورد. حالا اسمش را ایشان مثلاً طبق این تصور حکومت بگذارند، چون اینها قائل به حکومت هستند دیگر، این اصل تصور روشن بشود.

پس خلاصه آن هفت وجهی که ذکر شده این لا یأب الشهداء بر اوفوا بالعقود مقدم است. با وجود اداء شهادت نمی تواند اوفوا بالعقود جاری بشود. در مقام اداء شهادت نمی تواند عقد ببندد. نه فقط در اداء شهادت، در هیچ واجبی یا در هیچ محرمی. اگر الزام و التزام شد.

بنده سراپا تقصیر عرض کردم درست است این مطلبی که آقایان فرمودند این در بیان نسب، درست است اما این احتیاج به یک نکات دیگر هم دارد. یعنی این فقط به نکات لفظی و شارحیت لفظی نیست. دو تا مسئله دیگر هم ما اضافه کردیم. یکی روح قانون که باید روح قانون را در نظر گرفت. ممکن است روح قانون بر آن مقدم بشود. نکته دیگر هم فضای قانونی، ممکن است فضای قانونی کاری بکند که لا یأب الشهداء بر اوفوا بالعقود مقدم بشود. البته این دو تا مطلب در کلمات اصحاب نیامده است. چون اصلاً تصویرشان از احکام شریعت تصویر قانونی نبوده است. طبیعتاً ما عرض کردیم طبق این تصور ما این فضای قانونی خودش یک حقیقت دارد، واقعیت دارد در فضای اعتبارات، یا حتی فضای اعتباری، حالا اعم از فضای قانونی.

دنبال این بحث بودیم و لذا عرض کردم در بحث گذشته، بعید نیست بعضی از ادله ای را هم که ما الی الان عنوان تخصیص می گیریم، در آن چهار تا وارد کردیم، در حقیقت تخصیص نیست، این همان فضای قانونی است. این ادعای بنده بود البته. مثلاً المومنون عند شروطهم الا شرطاً احل حراماً، اینجور تفسیر می شود در حوزه، شرطی که مخالف کتاب یا مخالف سنت یا مخالف قانون است، این شرط استثناء شده، المومنون عند شروطهم الا شرطاً. عرض کردیم این یک ذهنیتی بود در میان اهل سنت مثلاً در حدیث رفع، می گفتند ما اگر حدیث رفع را قبول کنیم، رفع عن امتی الخطأ، آن وقت در قرآن دارد و من یقتل مومن خطأ، نقل که عرض کردیم احمد بن حنبل دارد. خب پس باید بگوییم خطا نیست، از آن طرف هم می گوید کسی که مومنی را خطأ بکشد، حکمش این است. خب نمی سازد با همدیگر نمی سازد.

من فکر می‌کنم اینها در لاضرر هم با همین مشکل، چون تازگی مراجعه نکردم، نسبت نمی‌دهم. با همین مشکل، چون شما اگر گفتید لا ضرر آن وقت از آن طرف شارع می‌آید می‌گویید برو جهاد بکن، برو خودت را به کشتن بده، این چه جور لاضرر است؟

حج در زمان سابق واقعاً ضرری بود دیگر، به منع متعارفش این طور بود. چون حالا فرض کنید کسانی که مدینه بود تازه ده روز طول می‌کشید می‌رفتند تا، کسانی که کوفه بودند یک مدتی، کسانی که خراسان بودند، خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی می‌فرمودند از بجنورد ما کسانی که می‌خواستند حج بروند، چهارده ماه طول می‌کشید. هفت ماه قبلاً هفت ماه بعداً. خب چهارده ماه انسان در کوه و بیابان و مشکلات و حیوانات و دزد و الی آخره، بعد هم خانه خودش و زندگی خودش و زن و بچه خودش و، باز این طرف دزد بیاید، نیاید، بچه‌ها چه بشوند، واقعاً یک مشکله‌ای بود. عرض کردیم یک قصه‌ای هست که یک کسی به یکی گفت که اهل کجایی در مکه، گفته بود اهل بصره، گفت شما همسایه‌های مکه هستید، گفت ما از بصره آمدیم، گفت من از شهر خطا آمدم پنج سال قبل راه افتادم، دیشب رسیدم به مکه. پنج سال تو راه بود، خب این پنج سال دیگر هم باید برگردد. خب این اینجوری است دیگر.

خب واقعاً خب اینها می‌گفتند لاضرر و لاضرار، ضرر معنایش چیست خب از این مشکل بالاتر که انسان پنج سال طول بکشد که بخواهد یک حج انجام بدهد، و پنج سال هم تازه باید برگردد. دقت می‌فرمایید. من فکر می‌کنم در ذهنیت اینها این بود، و لذا بعد هم المومنون عند شروطهم، خب بیا من شرط ببندم به اینکه یا نذر، که روایتش را هم خواندیم. من بیایم نذر کنم که گناه انجام بدهم، من بیایم شرط ببندم مثلاً بگویم شراب بخور من باب مثال، یک کتابی را به تو می‌فروشم صد تومان به شرط اینکه یک جام شراب هم بخوری، اینها در ذهنشان این بود که اگر بخواهیم اینها را قبول بکنیم خب نقض شریعت می‌شود.

لذا در روایات اهل بیت (ع) البته اهل سنت هم از رسول الله (ص) دارند، الا شرطاً احل حراماً او حرم حلالاً، ما این را این جور معنا کردیم که هدف اساسی تخصیص نیست، هدف اساسی بیان فضای قانونی است نه تخصیص.

اصولاً این را بیان بکنند که هر وقت یک نظامی قانون داشت، بعد آمد التزامات شخصی را قبول کرد، اعتبارات شخصی را قبول کرد، طبیعتاً اعتبارات شخصی نمی‌تواند برسد تا حد قانون. طبیعتش این طور است دیگر. دست شما را باز کردند، گفتند شما می‌توانید شرط بکنید، می‌تواند عقد بکنید، اما عقد بکنید بر چیزی که قانون جلوی شما را گرفته، شرط کنید چیزی که قانون جلوی شما را گرفته، این اختصاص تخصیص نیست، نه اینکه پیغمبر (ص) می‌خواهند بگویند این شرط مخالف کتاب خارج است. خوب دقت کنید. طبیعتاً وقتی گفت المومنون عند شروطهم، از کلمه عند هم به معنای وجوب و فاء درآوردند آقایان و حتی خیار تخلف شرط مثلاً، دقت می‌کنید،

المومنون عند شروطهم، این عند شروطهم را باید در فضای قانونی معنا بکنیم. شروط التزامات شخصی است، اعتبارات شخصی است، مثلاً می رود نزد آقای فلان صد تومان به شرط اینکه برایم یک نامه بنویسی، این نامه بنویسی، البته انشاء الله خواهد آمد، اگر رسیدیم به این زودی ها، عده ای هم می گویند شرط شامل عقد هم می شود. کل عقد و اینها هم شرط است. حتی گفتند شرط جمیع احکام الهی را هم می گیرد. البته اینجا که این معنا مراد نیست. مثل نذر و اینها را هم می گیرد نه فقط عقد را بگیرد. شرط این است، شرط یک عنوان اعمی است. لکن ظواهر عرفی اش که انشاء الله شواهدش در محل خودش، شرط آن است که در ضمن عقد باشد. خودش مستقلاً به عقد، اگر هم شرط گفته شده و بعضی احکام شرط گفته شده، داریم ما اطلاق شرط در روایات به احکام، به خود حکم اصلاً شرط گفته، به عنوان شرط الله، خدا با شما شرط کرده است. اینها یک نوع مجاز است، تعبیر قانونی نیستند. یک نوع مجاز و تعبیر مجازی هستند. تعبیر قانونی حساب نمی شوند.

پس بنابراین المومنون عند شروطهم اینها را ما توضیحاتش را دادیم.

الصلح جایز بین المسلمین الا صلحا احل حراما، چون صلح هم یک نوع التزام شخصی است، یک اعتبار شخصی است. این در حقیقت می خواهد بگوید شما اعتبار شخصی تان محدود است. نباید در اعتبار شخصی قانون را بردارید. نمی شود شما هیچ قانونی چنین دستوری نمی دهد، نه اینکه فقط در شریعت، این تخصیص نیست که در شریعت خورده، شما در دنیا هیچ قانونی نمی آید بگوید من قانونی جعل می کنم، دست شما هم باز است می توانید قرارداد ببندید، باز است یعنی قرارداد ببندید قانون را بردارید. خب این که نمی شود که هیچ وقت نمی شود دست شخص باز بشود تا حدی که بخواهد قانون را بردارد. آن وقت قانونگذار هم بیاید آن را امضاء بکند. خب این نمی شود. دقت فرمودید؟

حتی همان حدیث معروف الطلاق بید من اخذ بالساق که از رسول الله (ص) نقل شده، اینها در حقیقت تخصیص نیست. مثلاً می گویند مولا حق دارد برده اش را ازدواج بدهد، مثلاً زنی برایش بگیرد، اما حق طلاق دیگر ندارد. این در حقیقت نکته این است که شما مالک این عبد هستید، مالک وجودش هم هستید، درست، لذا طبق مالیت برایش زن می گیرید، اما وقتی زن گرفتید، زن که دیگر ملک تو نیست، مخصوصاً اگر زن حره باشد، گاهی زن حره زن عبد به اصطلاح زن عبد می شد، زنی که آزاد بود، حره ای که بود، زن عبد می شد. این بعد از ازدواج یک رابطه ای با این خانم پیدا می کرد، شما که به خانم مسلط نیستید که، البته ممکن است یک کسی بگوید خب از اول به این زن می گویند چون این عبد است، ممکن است مولا برگردد طلاق بدهد. لذا این خودش. اما به هر حال آن که بیشتر مناسب است با ارتکازات

عقلایی و قانونی، این است که شما حد ملکیت تان در خود عبد است، اما بیاید زندگی که خودت درست کردی، آن را به هم بریزی، آن زن بیچاره را آواره کنی، این دیگر جزو اقتضائات ملکیت عبد نیست، خوب دقت بکنید، این جزو ملکیت عبد نیست. این یک امر زائدی است، یک امری است که دستتان را باید باز بکنید. خوب دقت بکنید.

این که پیغمبر (ص) نقل شده در کتاب دارقطنی ما بال اقوام، اگر این کتاب دارقطنی دارد بیاورید از دارقطنی، ما بال اقوام، ابن عباس عن رسول الله (ص) قال سمعت، این دارد سمعت هم دارد، چند سال پیش اگر فراموش نکرده باشیم.

غرضم خوب دقت بکنید اینها در حقیقت در ذهنیت ما اینجور آمده مولا مالک بر عبد است الا الطلاق، بر ازدواج هم مالک است الا الطلاق، تخصیص می زند. اینها در حقیقت تخصیص نیست. تعبیرش تعبیر تخصیصی است و الا تخصیص نیست. این بیان همان فضای قانونی است. ما یک فضای قانونی داریم قوانین با همدیگر. ما در حوزه های خودمان در فضای قانونی روی تلازم فکر کردیم، درست است، این هست، زیاد هم تا حالا گفتیم، مثلاً گفتند اگر گفتند که شما چاه را بنا بر نجاست چاه اینقدر بکشید پاک می شود، گفتند اگر چاه پاک شد لبه چاه هم پاک است، خب وقتی که آب می کشیم ممکن است که مقداری آب هم لبه ریخته باشد، لبه چاه هم پاک است، نمی دانم دلو هم پاک است، طناب هم پاک است، اینها را اسمش را گذاشتیم تلازم. یا مثلاً در روایات دارد که مثلاً مواردی که زن می تواند مثلاً ... آوردید؟

س: سنن بیهقی ...

ج: نه من دارقطنی دیدم، دارقطنی هم دارد. بیهقی بعد از دارقطنی است.

س: مسیرش دارقطنی است. ما بال اقوام یشرطون شروط لیست فی کتاب الله تعالی اعلمن بان من اشترط شرطاً لیس فی کتاب الله تعالی فان الشرط باطل.

ج: نه اطلاق بید من اخذ بالساق، آن را بیاورید.

س: ما بال اقوام یشرطون شرطاً،

ج: نه این هم هست.

س: اقوام دارقطنی همین یکی است.

ج: عجیب. الطلاق بید من اخذ بالساق بینید، بالساق بیاورید.

س: بالساق هست جدا یک سری نگاه کردیم.

ج: بیاورید آنجا هم دارد ما بال اقوام آنجا هم دارد.

علی ای حال دقت کردید چه می خواهم عرض کنم؟ اینجا شرط الله مراد احکام الهی است. عرض کردم شرط به معنای التزام فی التزام است، اینجا به معنای اعتبار قانونی است.

حالا وارد آن بحث نمی شویم، چون در بحث شروط است انشاء الله آن بحث باید بیاید.

دقت فرمودید؟ بنابراین اینها را ما با فضای قانونی توضیح بدهیم.

س: ابن عباس قال جاء رجل الى النبي ص يشكو ان مولاه زوجه وهو يريد ان يفرق بينه وبين امرأته فحمد الله تعالى واثنى عليه؛

ج: دقت کردید؟ می گوید آقا مولای من، من را رفته داماد کرده حالا می گوید بیا از زنت جدا شو، خب من تشکیل زندگی دادم، خب اول خب چه کسی گفت تو این کار را بکنی، این آمد نزد پیغمبر (ص) عبد بوده شکایت، بفرمایید، فحمد الله، این ظاهراً که خطب یعنی رسول الله (ص)، پیغمبر (ص) شروع کردند به صحت چون حمد الله که تنهایی که صحبت نمی کند، فحمد الله بله

س: ثم قال: ما بال قوم يزوجون عبيدهم اماءهم ثم يريدون ان يفرقوا بينهم الا انما يملك الطلاق من اخذ بالساق؛

ج: دقت می کنید؟

س: ما بال قوم

ج: ما بال قوم، اقوام نبود، بله، من در ذهنم بال بود، این هم در کتاب دارقطنی، در ذهنم شاید ازده پانزده سال قبل اما اقوام خیال می کردم.

ما بال قوم دقت می کنید؟

من تصویر خود بنده این است که در حقیقت پیغمبر اکرم (ص) در اینجا می خواستند آن فضای قانونی را روشن بکنند. این تخصیص نیست، دقت می کنید لسان، لسان تخصیص نیست. نمی گوید مولا يفعل بعقده ما شاء الا الطلاق مثلاً، این لسان تخصیص است. لسان، لسان تخصیص نیست. لسان، لسان این است که شما چرا این کار را می کنید؟ می آید ازدواج می کنید بعد، خب وقتی که ازدواج کردید این شوهر شد، دیگر دخالت نکنید، خودش تشکیل زندگی دارد. طبیعت کار این است. یعنی شما از عبدا مملوکا لا يقدر على شيء، حد عبدا

مملوکا حد در خود خود عبد است. اما اینجا شما می خواهید در زن او تصرف بکنید، زن او را جدا بکنید، مخصوصاً آنجا که حالا اماء بوده، اگر حره باشد، این ارتکاز قانونی، فضای قانونی این را اقتضا نمی کند.

لذا به ذهن ما می آید که اگر این مطلب درست باشد، آن وقت آن حرفی را که مرحوم نائینی زدند قدس الله سره، این را با فضای قانونی درست بکنیم.

پس یک نکته ای است البته این خب مطلبی است که احتیاج به شواهد دارد. من یک شاهد دیگر هم که الان بخوانم. در بحث حج در روایات دارد، البته مسئله خلافی بوده، شاید امروز هم اشاره بکنم مقداری که مناسب با بحث

س: لا یأب الشهداء با اوفوا بالعقود باید تضاد باشد، اینجا چه تضادی بین این دو تا

ج: دو تا تضادش به این لحاظ است. جایی که شارع می آید تصرف می کند و جعل می کند دیگر شخص حق ندارد دست بزند، عقد نمی تواند بکند. نکته اش این است.

عرض کنم حضور با سعادتان که یک بحث معروفی است که پیغمبر اکرم (ص) جعل مواقیت کردند، چون حضرت ابراهیم (ع) حدود حرم را قرار دادند. پیغمبر اکرم (ص) توسعه دادند و مواقیت هم قرار دادند. در سال دهم که سال حجة الوداع بود مسلم پیغمبر (ص) از میقات احرام بستند. حالا گفته شده قبلش هم از میقات احرام بستند، حالا وارد آن بحث نمی خواهیم بشویم. و این یک تصرفی بود که پیغمبر (ص) کرد مخصوصاً چون پیغمبر (ص) خذوا عنی مناسککم، چون در سال ده که پیغمبر (ص) قبل از حج روز جمعه ایشان راه افتادند که رسیدند به شجره، روز شنبه هم از شجره احرام بستند. پیغمبر اکرم (ص) در آن به اصطلاح سفر قبلاً گفته بودند خذوا عنی مناسککم یعنی می خواستند بگویند که ما برنامه حج را تغییراتی در آن قائل شدیم. یکی همین بود، ایشان از همان مسجد شجره یا ذوالحلیفه به اصطلاح احرام بستند.

بعدها این مطلب مطرح شد از همان زمان صحابه هم مطرح شد، جدید ندارد. که آیا احرام حتماً باید به میقات باشد یا قبل از میقات هم می شود؟ این بحثی بود که در آنجا خیلی، اولش که خیلی سر و صدا در آن احساس نمی کنیم، مثلاً از عمر نقل شده که وقتی فتح بیت المقدس کرد، فلسطین فعلی را گرفت، از فلسطین احرام عمره بست برای شکر الله، آمد برای مکه احرام بست. حالا اما حالا از خوفش بوده یا چه، چیز مخالفی نقل نشده است. آن که این قصه را یک مقداری سر و صدایش را بیشتر کرد، زمان عثمان بود. یک پسر عمویی داشت که والی خراسان بود، نذر کرده بود که اگر من خداوند توفیق بده من خراسان را بگیرم، از خراسان احرام ببندم. بعد هم خب فتح کرد

خراسان را، از نیشابور احرام بست. دقیقاً من در ذهنم نیست که چه مدتی در راه بود، اما در این تذکرة الاولیاء عطار در بعضی از احوال عرفا دارد که مثلاً از خراسان احرام بست، شش ماه در راه بود، این خیلی عجیب است آدم شش ماه با لباس احرام در این راههای عجیب و غریب و با حوادث و اینها.

حالا به هر حال من نمی دانم این به اصطلاح پسرعموی عثمان، عثمان بن کرز کیست، چه اسمی دارد، این چند ماه در راه بود، رسید به خب طبعاً سر و صدا که این همه راه را ایشان محرم بوده، پنج ماه شش ماه، از خراسان، عثمان می بیند او را آن وقت عثمان خلیفه بوده، می گوید چرا این کار را کردی، می گوید خب شکر الله، نذری کردم، گفت بیخود کردی، پیغمبر (ص) گفته بود باید از مواقیت احرام ببندید، چرا از خراسان احرام بست، می آمدی از همین مواقیت احرام می بست، این راه طولانی. البته از خراسان میقات خراسان اصطلاحاً در آن زمان، همان میقات عراق بود، چون می آمدند به طرف بصره، از بصره که می آمدند همین وادی عقیق، که الان هم هست، از آنجا احرام می بستند.

این زمان این مسئله مطرح شد دیگر که آیا احرام قبل از میقات درست است یا نه؟

عثمان معتقد بود که قبل از میقات احرام درست نیست، باید از میقات باشد. عده ای هم طرف آن یکی را گرفتند که نه درست است. حالا من نمی خواهم تمام مسئله را توضیح بدهم که در شیعه هم یک نوع اختلاف فکری وجود داشته که نمی خواهم، و لذا این مسئله مطرح شد همین مسئله. و روایات اهل بیت (ع) احتمالاً در کوفه حالا من چون نمی خواهم توضیح زیاد بدهم، در کوفه یک کتابی که من کرارا اسمش را بردم، به امیرالمومنین (ع) نسبت بود یا روایاتی، در کوفه نقل کردند که امیرالمومنین (ع) می گفت بهتر است از خانه خودتان احرام ببندید، مثلاً اهل کوفه از کوفه احرام ببندند. و عرض کردیم شواهدی در دست داریم که تقریباً از مسجد کوفه که در می آیم به طرف نجف، آنجاها منطقه ای بوده مال عشیره عرزم، عرزم آنجا ساکن بودند، شواهد تاریخی در دست داریم که کوفیان، البته سنی ها حتی شاید یک مدتی هم شیعه ها از آنجا احرام می بستند، از منطقه عرزم، اصلاً معروف بوده به محل احرام در کوفه.

و یک روایت دارد که حتی عده ای از اصحاب ما، بزرگان اصحاب ما، تعجب است این هم خیلی عجیب است، چون در اینجا دارد که کنت عن حنان بن سدیر کنت انا و ابی که خود سدیر باشد، و ابو حمزه و عبد الرحمن القصیر و زیاد الاحلام حجاج فدخلنا علی ابی جعفر ع فرأی زیاداً، آن زیاد، قد تسلیخ جسده، اصلاً پوستش درآمده، فقال له،

س: نظر شریف شما، قبل از میقات می شود احرام بست؟

ج: به هیچ وجه، الا در عمره و

فقال له من این احرمت قال من الكوفه، قال و لم احرمت من الكوفه قال بلغنی عن بعضكم انه قال ما بعد من الاحرام فهو اعظم للاجر قال ما بلغك هذا الاكذاب، این به هر حال مثل ابو حمزه که از اصحاب حضرت سجاد (ع) بوده این نشان می دهد یک مدتی در کوفه بوده این رأی، به هر حال نمی شود انکارش کرد. این رأی در کوفه بوده که مثل ابو حمزه هم از کوفه احرام بسته است.

عرض کردم من حالا وارد بحث طولانی آن نمی شوم، یک نکات تاریخی می گویم که جایی نوشته نشده است. محل احرام افراد از کوفه هم عرض کردم عزم بوده، ما عبد الرحمن عزمی داریم و محل عشیره عزم تقریباً همین اوایل راه نجف، از کوفه که در می آیم طرف نجف، آنجا ساکن آنجا بودند.

علی ای حال از اینجا احرام می بستند و معلوم می شود یک مدتی بالاخره شیعه هم احرام می بسته حالا غیر از سنی ها. و بحث سربیک مقداری احتمالاً جنبه کلامی هم می گیرد برای مخالفت با عثمان مثلاً که می گویند عثمان سنت پیغمبر (ص) را عوض کرد. چون عثمان می گفت باید از موافقت باشد.

از زمان امام باقر (ع) مخصوصاً امام صادق (ع) در میان شیعه ائمه علیهم السلام اصرار که احرام لیس الا من المواقیت التی وقتها رسول الله (ص)؛ یعنی در حقیقت همان رأی که به عثمان منسوب بود. و عرض کردم کرا را در این باب یازده از ابواب موافقت ایشان دارد، هم باب یازده دارد، هم باب نه دارد. و زیاد روایت لم یجوز الاحرام الا من المواقیت التی وقتها رسول الله (ص)، و عرض کردم گاهی بحث جنبه کلامی که پیدا می کند، متأسفانه دیگر از جنبه های فقهی این هم از عجایب کار است، این را هم من از باب تعجب فقط عرض می کنم نه خدای ناکرده اشکال. مرحوم آقای امینی در این کتاب الغدیر جلد هفت که یک مقداری به عثمان و می روند و امورش را نوشتند، من جمله این بحث را ایشان متعرض شدند مرحوم آقای امینی. و نوشتند که رأی عثمان این بوده که باید از موافقت باشد. خود ایشان بر می گردد و می گوید نه این رأی ایشان بیهوده است و ثوابش بیشتر است که انسان قبل از موافقت احرام ببندد. توجه نفرمودند که این خلاف فتوای شیعه است مطلبی که ایشان خلاف روایات ما است.

می گویم وقتی آدم رفت در فضای کلامی، گاهی اوقات از فضای فقهی خارج می شود. قطعاً این روایات کثیره ماست، حالا موافق با عثمان که مشکلی ندارد، بالاخره او هم نماز می خوانده است. به هر حال این یک شده دیگر حالا ظاهراً در این چاپ جدید الغدیر هم توجه نکردند، اصلاحش نکردند. این باید اصلاح بشود خب زشت است از مثل مرحوم امینی.

و یک بحث قیاسی هم کردند که خبر اگر دورتر احرام ببندید فضلش بیشتر است. خبر روایات ائمه علیهم السلام می گویند باید سنت رسول الله (ص) باشد از خود میقات باشد. یعنی چه ما دورتر بشویم فضیلتش بیشتر است.

علی ای حال کیف ما کان این هم از عجایی بود که در اینجا مطرح است.

آن وقت این مسئله مطرح شد، اهل بیت (ع) طرحشان این بود که لا یجوز الاحرام یعنی اهل بیت مرادم آن که به ما رسیده از اسانید صحیحیه از ائمه حضرت صادق (ع) و عرض شد ما روایت داریم، روایت داریم که اگر نذر کرد، ولو قبل از میقات احرام ببندد. فقها هم فتوا دادند، لکن عرض کردم سابقاً نمی خواستیم وارد این بحث بشویم، این روایت را منحصرأً شیخ طوسی آورده، قبل از شیخ طوسی هیچ کس نیاورده، هیچ کس یعنی مرادم از مرحوم شیخ کلینی و صدوق، البته در مصادر قابل اعتنایی هم بوده، یعنی در کتاب حسین بن سعید بوده، در کتاب نوادر الحکمه بوده، در کتاب محمد بن حسن صفاک، کتب معتبری بوده، در قرن سوم در مصادر قرن سوم بوده این. در قرن چهارم اولش کلینی آخرش صدوق، در قرن چهارم کلاً این روایت حذف شده است. حتی مرحوم شیخ مفید اوایل قرن پنجم. شیخ طوسی اینها را آورده در اوایل قرن پنجم. و این شیخ طوسی که اینها را آورده چون من چند بار عرض کردم به آقایان که هنوز هم علمای ما مقلد شیخ هستند، بعضی، تقلید نه تقلید اصطلاحی که ما الان، الان الی یومنا هذا تقریباً حالا شاید یکی دو تا نادری مخالف باشند، بنایشان به این است که با نذر اشکال ندارد.

تصادفاً اگر دقت کنید، اگر این وضع تاریخی که من عرض کردم روشن باشد، اصلاً همان سوال که زمان عثمان واقع شده، همان مسئله هم سوال شده تصادفاً. ببینید روایت سوم از باب سیزدهم از ابی بصیر سمعته یقول لو ان عبدا انعم الله علیه نعمة او ابتلاه ببلیة فعافاه من تلك البلیة فجعل علی نفسه ان یحرم بخراسان؛ تازه مثال خراسان، این همان دعوی زمان عثمان است بعینه، خیلی عجیب است. حالا یک روایت دیگرش دارد که جعل لله علی ان یحرم من الکوفه، خبر معلوم است فرض است سوال است، اما آن تعبیر چون همان روایت پسرعموی عثمان و نذر کرده بود اگر خراسان بگیرد از خراسان احرام ببندد، فجعل علی نفسه ان یحرم بخراسان قال کان علیه ان یتیم، این کار را باید انجام بدهد. دقت کردید؟

آنوقت اصحاب ما مثل مرحوم کلینی، مثل مرحوم صدوق، دیگر طبیعتاً وقتی می گوئیم کلینی و صدوق، دو خط معروف قم، و بغداد هم مثل مرحوم مفید کلاً این روایت را حذف کردند. اصلاً کلاً نیاوردند. اینجا هم سه تا روایت است، البته سه تا شاید نباشد در اصل شاید یکی باشد. حالا من وارد بحث نمی شوم.

شیخ چرا این کار را کرده؟ خوب گفته روایت است و معتبر است و قبول می‌کنیم و مشکل خاصی ندارد و نسبتش هم با آن روایت کثیره‌ای که می‌گوید لیس برای اینکه لا تحرم الا من المواقیت التي وقتها رسول الله (ص)، نسبت عام و خاص مطلق است. و بنایشان هم این است که عام و خاص مطلق تعارض ندارند دیگر. تخصیص جمع مقول است به اصطلاح آقایان. پس تخصیص می‌زنیم. تخصیص می‌زنیم که اگر نذر کرد وفاءاً به نذر احرام ببندد قبل از میقات. روشن شد ذهنیت را؟

یک این قاعده اصولی، چون حالا ممکن است ما در بعضی از موارد قائل به تخصیص، بگوییم تخصیص اینجا تنافی دارند با همدیگر اصلاً. دو: اینکه این روایات اعتبار دارد چون مصدر دارد و نسبتشان عموم و خصوص من وجه است. اصلاً اینکه نسبت عموم و خصوص من وجه است خودش هم نکته‌ای است. دقت کردید؟ این است که اصحاب ما من حیث لا یشرع، یعنی از قرن پنجم که شیخ این روایت را آورده و فتوا داده تا قرن پانزدهم که الان من در خدمتتان هستم، بنای اصحاب به قبول روایت است. در صورتی که اگر توجه می‌شد، اولاً نسبت تخصیص نیست تباین است، اصلاً اشتباه کار همین است. یعنی در حقیقت چون عثمان معتقد بود احرام باید از میقات باشد، او میگفت احرام قبل از میقات هم می‌شود، احرام می‌شود، بحث سر این بود حالا که ببینید احرام اگر قبل از میقات شد، جواز پیدا کرد، نذرش کردم، این نذر واجب است یا نه؟ دقت کردید؟ لذا این را آقایان دقت نکردند، ببینید، اسأله عن رجل جعل لله علیه ان یحرم، فرض به این می‌کند که احرام از کوفه فی نفسه جایز بوده، با نذر واجب می‌شود یا نه؟ قال یحرم من الکوفه، یا مثلاً عبداً انعم الله علیه فجعل علی ان نفسه ان یحرم بخراسان، یعنی با آن زمینه خارجی این مفروغ عنه بوده که احرام قبل از میقات جایز است، از فروغش این بود، حالا که جایز است با نذر واجب می‌شود، می‌گوید بله، علیه ان یتیم، ببینید علیه ان یتیم.

پس در حقیقت سر این که اصحاب ما مثل مرحوم کلینی و دیگران اعراض کردند، در حقیقت این روایت متباین است با آن روایتی که می‌گوید نه عموم و خصوص مطلق. این که من می‌گویم آقایان مقلد شیخ هستند به این معنا. مرحوم شیخ روایت را آورده، حالا اشکال هم دارد روایت نمی‌خواهم وارد بحث سندی‌اش بشوم، بحث‌های اشکال هم دارد، بحث‌های نکته دیگری هم دارد که من امروز نمی‌خواهم وارد بحث فقهی بشوم. لکن با تمام این حرف‌ها و لذا دقت بکنید، مثلاً روایت داریم این باب دوازده، لیس ینبغی، صحیحه هم هست و جزو مصادر بسیار معروف ما است. لیس ینبغی ان یحرم دون الوقت الذی وقته رسول الله ص الا ان یخاف فوت الشهر فی العمره، ببینید در مقام استثناء آن یکی را استثناء نکرده، الا ان یكون قد نذر ذلک، در حقیقت سه تا روایت جدا بوده، شیخ برداشته اینها را قبول کرده و در نتیجه تخصیص زده است. دقت کردید؟ این روایت از کتاب معاویه بن عمار است، این هم جزو نوادر کتب ما است، خیلی واقعاً قابل توجه است. معاویه بن عمار مناسک حج را از امام صادق (ع) شنیده و ضبط کرده، کتاب بسیار معتبری هم بود زمان خودش. البته باز هم مبتلا

به اختلاف نسخ هست کتاب معاویه بن عمار. اما همین روایات معاویه بن عمار جمع کردند بعضی از قوم، بد جور جمع کردند. اگر این جمع آوری بشود همین الان می شود به عنوان کتاب مناسک به یک حاجی داد برود حج، این قدر زیاد است. همین الان. یعنی الان اگر کتاب معاویه بن عمار را جمع بکنیم خیلی عجیب است می شود همین الان به عنوان یک مناسک دست حاجی داد که حج برود. این قدر این کتاب ارزشمند است. این از کتاب معاویه بن عمار، نسخه اش هم خوب است.

قال سمعت ابا عبد الله ع يقول ليس ينبغى، این ليس ينبغى اشاره به سنت است، یعنی سنت رسول الله ص این است. بحث فریضه و سنت را اخیراً یک اشاره ای به آن کردیم. ليس ينبغى ان يحرم دون الوقت الذى وقته رسول الله ص الا ان يخاف فوت شهر من العمره، بگوئیم مراد از شهر هم ماه رجب است. خب این استثناء است خیلی قبول خیلی هم روشن، خیلی هم روشن است استثناء. اما استثناء نذر ما نداریم. سوال است، می گوید نذر کرده از کوفه یا از خراسان، امام ع می گوید علیه ان يحرم، من الكوفه یا، علیه ان يتم، دقت بکنید. در حقیقت اشکال علمای ما این بوده که این روایت جنبه های تقیه دارد. یعنی چه جنبه های تقیه؟ خب عده ای بودند از اهل سنت به عثمان اشکال می کردند. این مثل همان است. لسانش لسان آن است. لذا این روایت، و عملاً هم عده ای از اصحاب ما این کار را می کردند. ما یک شواهدی هم اقامه کردیم که شاید بعضی از قدمای فقه های شیعه هم فتوایشان این بود. البته مطرح نشده، فتوایشان این بود که احرام قبل از میقات، چون عملاً دیدیم الان ابو حمزه ثمالی احرام بسته بود قبل از میقات.

س: نهی که ندارد استاد قبل از میقات

ج: قبل از میقات؟

س: نهی دارد واقعاً؟

ج: ظاهراً چیست، پس من ظاهراً عرض می کنم. عرض کنم که روایت ابن اذینه قال قال ابو عبد الله و من احرم دون الوقت فلا احرام له، قال ولا يجوز الاحرام دون الميقات قال الله تعالى، حالا روایت، بخوانم روایتش را؟

بعد دارد که این روایت هم صحیح است. عن رجل اشترى بدنة قبل ان ينتهي الى الوقت الذى يحرم فيه فاشعرها و قلدها، اشعرها به اصطلاح مال علامت، قلدها چیزی به گردنش آویزان کردند، اشعار هم که مال خون و اینها، ان يجب عليه حين فعل ذلك ما يجب على المحرم؟ قال لا، ولكن اذا انتها الى الوقت فليحرم، ثم اليشعرها و اليقلدها فان تقليده الاول ليس بشيء، یعنی اصلاً احرام منعقد نمی شود. فان تقليدها، عرض کردم من چون نمی خواستم بحث حج بخوانم، چون ایشان فرمودند به احترام ایشان.

بقیه روایات، این الان باب نه، شش تا حدیث دارد. بعد باب ده دارد باز هم مضمونش همین است یک حدیث دارد. بعد باب یازده دارد هفت تا حدیث دارد. این باب کمی نیست. البته این نشان می دهد که باز هم عده ای از اصحاب ما نمی دانستند، مثل ابو حمزه خیلی عجیب است خب جزو حتی گفته شده جزو حواری حضرت سجاد (ع) دیگر، ایشان احرام از کوفه بسته بوده است.

ما معتقدیم روایات نذر را اصحاب ما طرح کردند چون فهمیدند جزو همان روایاتی بوده که مدتی شیعه عمل به آن می کردند. ائمه علیهم السلام، متأخرین، متأخرین مراد در اینجا ابتدائاً امام باقر (ع) لکن تصریحاً امام صادق (ع) صریحاً جلوی این کار ایستادند، خصوصاً در کوفه معروف کردند که فتوای امیر المومنین (ع) این است. این هم از جاهای نادری است که ائمه علیهم السلام تند شدند گفتند کذبوا علی علی، اصلاً این دروغ است این مطلب، ایشان نفرموده این مطلب را. چون غالباً این طور لغت صریح داریم ما زیاد نیست. کذبوا علی علی.

س: یک جور توجیه هم کردند، مثلاً برای این بوده که منزلش بعد از میقات است.

ج: دارد در روایتی آن دارد.

روشن شد؟ حالا من وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. لذا ما بحث نذر را قبول نکردیم. روایتش مشکل دارد.

اما یک استثناء داریم. این استثناء است. الا ان یخاف فوت شهر فی العمره، خب ۴۰:۵۰ از آن استثناء در می آوریم. البته همین روایت

خوف شهر فی العمره را هم باز بعضی از فقهای ما نیاوردند.

س: فعل اصحاب را چه طور توجیه کردند

ج: نقل کردند در کوفه اینها عمل کردند اشتباهاتاً بعد ائمه (ع) بیان کردند. ائمه (ع) روی مصالحی بیان نکردند بعد بیان کردند.

روایت دومی داریم که این هم سندش صحیح است. اسحاق بن عمار، محل کلام من این است. حالا این شاهد روشن شد. سأل

ابا ابراهیم حضرت موسی بن جعفر (ع) عن الرجل یجیء معتمراً بنوی عمرة رجب فیدخل علیه الهلال یا هلال شعبان، قبل ان یبلغ العقیق،

معلوم می شود از کوفه آمده، چون میقات اهل عراق و کوفه می آمدند به طرف بصره، از آنجا از عقیق، به نظرم الان هم هست، تشکیلاتی

هم در آن باشد، خودم رد نشدم از عقیق، یک سفری از بغداد با هواپیما رفتیم برای مکه، وسطهای راه یک چیزی چون من حواسم جای

دیگر بود، یک چیزی این خلبان گفت یا آن کسی که همراهش بود در بلندگو نفهمیدیم یک چیزی گفت، بعد دیدم عده ای بلند شدند، در

.....
میان آنها به نظرم پاکستانی و افغانی هم بودند، همه عراقی نبودند، حالا من مثلاً ایرانی بودم، بلند شدند همان جا لبیک گفتند و احرام بستند. من هم تعجب کردم در هواپیما، معلوم شد هواپیما روی عقیق رسیده بود، یعنی محاذی هوایی را هم کافی می دانستند. غرض این را ما دیدیم. اما خود عقیق را من ندیدم. اما از روی هوا اینها احرام بستند به خاطر اینکه آن خلبان اعلام کرد ما به وادی عقیق رسیدیم.

قبل ان يبلغ العقیق فیحرم قبل الوقت، وقت در اینجا به معنای میقات است نه زمان، و يجعلها لرجب، این کار را بکند، ام يؤخر الاحرام الى العقیق و يجعلها للشعبان، مثلاً یک روز دیگر مانده ماه رجب تمام بشود، اما هنوز به میقات نرسیده، دقت کردید؟ از همان جا احرام ببندد، این عنوان رجب حساب می شود. یا نه، بیاید تا میقات، میقات که بیاید دوم شعبان مثلاً می شود. احرام ماه شعبان. درست شد؟

قال یحرم قبل الوقت لرجب، وقت یعنی میقات، قبل از میقات به عنوان ماه رجب احرام ببندد، بعد فرمود اینهاش هم مهم نیست، البته این لسان استثناء نبود، آنجا لسان تخصیص بود، اینجا، یحرم قبل الوقت لرجب فان لرجب فضلاً و هو الذی نوى؛ عمده این است. این استظهار امام، فان لرجب فضلاً، خیلی به حسب ظاهر عجیب است. شاید هم اصحاب ما متعارفشان نیست این جور استدلال را قبول بکنند. در حقیقت دقت کنید نکته چیست؟ نکته این است که ما دو تا مطلب داریم: یک: احرام قبل از میقات درست نیست. این یک سنت پیغمبر (ص). دو: احرام عمره رجبیه خیلی فضل دارد. دو تا را خواندیم. شما الان در اصول طبق همین اصولی که الان داریم این دو تا را با هم بگذارید چه نسبتی با هم دارند، هیچی ندارند دیگر. قبل از میقات احرام نبندید، ماه رجب هم عمره اش خیلی فضیلت دارد. شما الان نسبت نمی بینید بین این دو تا، می بینید؟ نه تخصیص می بینید، نه تخصص می بینید، نه حکومت نه، هیچی نیست دیگر. در حقیقت امام از این راه وارد شده، فرموده چون ماه رجب خیلی فضیلت دارد، آن سنت را تخصیص می زند. این همان است که من دارم می گویم. این ابتدایش خیلی عجیب است، تعبیر، تعبیر عجیبی است. خب فان لرجب فضلاً، این چه ربطی به آن سنت رسول الله ص دارد که قبل از میقات احرام نبندید، تصور بکنید؟ امام می خواهند بفرمایند این که پیغمبر (ص) این همه تأکید روی عمره رجبی کردند، سنی ها روی عمره ماه رمضان تأکید دارند، می دانید حتماً. این همه تأکید روی عمره رجبی کردند، این سبب می شود شما از اطلاق احرام قبل از میقات نبند، دست بردارد، اینجا احرام قبل از میقات ببند. هنوز در ماه رجبی بررسی تا میقات می شود ماه شعبان، چون من سابقاً هم عرض کردم، اینجا یک نکته ای هست البته آن نکته ارتکازی مسلمین بوده، فقها هم قبول دارند. اولین اعمال حج یا عمره احرام است. خوب دقت بکنید. شما اگر احرام بستید رفتید مکه طواف کردید این اول اعمال حج نیست، یا عمره نیست، اولش احرام است. اول اعمال حج و عمره احرام است.

تأمل شد؟

پس شما الان قبل المیقات است آخر ماه رجب است، الان احرامتان را ببندید، چون تا احرام بستید وارد عمره می شوید. تا احرام بستید وارد عمره می شوید ولو قبل از میقات است، دو روز طول می کشد تا به میقات برسید. خیلی عجیب است. دقت می کنید؟

عرض کردم بعضی از فقهای ما اصلاً این حکم را نیاوردند. استثنای ماه رجب، همان اطلاق گرفتند، اطلاق اطلاق، به هیچ وجهی احرام قبل از میقات نمی شود. الان از زمان شیخ طوسی از قرن پنجم، به خصوص شیخ طوسی نه مثل شیخ مفید تا الان که قرن پانزدهم است، دو مورد را استثناء کردند. یکی عمره رجبیه که قبل از ماه رجب می شود احرام بست. یکی هم مسئله حتی ما گاهی در مدینه بودیم یک سفری که آخر ماه رجب بود حالا اختلافی هم بود، هنوز حرکت نکرده بودند برای ذوالحلیفه، قبل از مغرب بود، دیگر با شب که می شد دیگر ماه شعبان وارد می شد. عده ای از همان مکه احرام بستند دیگر قبل از اینکه به میقات برسند، از همان مدینه معذرت می خواهم، به خاطر عمره رجبیه.

یکی اینکه ما استثنای عمره رجبیه بکنیم، دو هم نذر را استثناء بکنیم. این دومی تفکر شیخ طوسی است. قبل از شیخ طوسی نبوده است. البته در کتابها آمده است. حالا آنها هم چه کار کردند؟ کتابهای معروفی هم هست، کتاب احمد بن محمد هست، محمد بن احمد هست، حسین بن سعید هست، محمد بن حسن صفار، کتابهای زیادی هم آمده، در قرن سوم آمده در قرن چهارم برداشته شده، باز در قرن پنجم آمده مرحوم شیخ طوسی، تا این قرن پانزدهم که من در خدمت شما هستم. الان تا آنجایی که من در مشاهیر نگاه کردم قائلند که با نذر نمی دانم حالا اگر از مشاهیر کسی باشد، چون من خیلی فتواها را نگاه نمی کنم، اگر از مشاهیر آن که برای من نقل کردند گفتند با نذر می شود. دلیل نذر لسانش لسان تخصیص نیست. دلیل عمره رجبیه لسانش لسان دلیل تخصیص است، لکن یک روایتش لسانش لسان دلیل تخصیص نیست، فان لرجب فضلاً وهو الذی نوى، یعنی الان که احرام بست در ماه رجب، این عمره رجبیه حساب می شود، ولو وقتی برسد به میقات ماه شعبان است. آن وقت آن نکته فنی این است که این را چه جور درست بکنیم؟

این دو تا دلیل چه ربطی با هم دارند؟ احرام قبل از میقات باطل، در ماه رجب خیلی فضیلت دارد. عمره رجبیه خیلی فضیلت دارد. خوب دقت کنید.

س: رجبیه از چه زمانی بود استاد؟

ج: از جاهلیت بود، اصلاً برای همین هم ماه رجب را ماه حرام قرار دادند.

دقت کردید چه می خواهم عرض کنم؟

البته این نحوه استدلال در جاهای دیگرین اهل سنت هست. لذا آن که من احساس می کنم علمای ما این نحوه استدلال را یک تعبیر فقهایی گرفتند. گفتند این مثلاً امام موسی بن جعفر (ع) حسب ذوق فقهایی جواب دادند. لکن اگر ما این را حسب ذوق نگیریم، این انسجامش به همان بحثی است که من عرض می کنم. خوب دقت بکنید. امام می خواهد با یک روایتی که در فضیلت ماه رجب است، دقت کنید، تخصیص بزند یک سنت رسول الله (ص) را که به حسب ظاهر همه به هم ربطی ندارد. فان لرجب فضلاً، خیلی خوب، لرجب فضلاً، این چه ربطی با آن سنت دارد؟

ایشان می خواهد بگوید چون ماه رجب خیلی فضیلت دارد تأکید دارد، این فضای قانونی اقتضاء می کند آن سنت رسول الله ص را تقیید بزنید، این تقیید هم فقط در شیعه آمده، سنی ها ندارند، سنی ها یا گفتند مطلقاً می شود قبل از میقات، یا مطلقاً گفتند نمی شود. خوب دقت بکنید.

س: تفصیل ندارند.

ج: تفصیل ندارد.

این همان نکته ای است که من عرض می کنم که ما در وقتی که می خواهیم با آنها برخورد بکنیم آشنا باشیم، بدانیم مطلب چیست. چون آنها ممکن است بگویند شما از کجا از سنت پیغمبر (ص) نقل کردید در عمره رجبیه؟ ببینید این تعبیر این نیست که فان رسول الله ص فعل ذلک، در این تعبیر نیست. یک نوع اجتهاد است، امروز به اصطلاح ما اجتهاد است. آن دلیلی که می آید تأکید می کند در عمره رجبیه، خود آن دلیل می آید آن سنت را تقیید می زند.

بحث من این است امروز کمی طولانی شد ببخشید چند دقیقه هم که خارج شدیم. چون تا حالا این بحث مطرح نشده بود، یکی از آقایان دیروز پریروز آقایان فرمودند که کمی...

ببینید این روایت چه کارش کرد؟ ما معتقدیم این هدف حقیقی اش این است. یعنی آن فضای قانونی را حساب بکنید. به آن چهار تا تخصیص و تخصص و ورود و حکومت نمی شود اکتفا کرد. راه های دیگری هم وجود دارد. خیلی تعجب آور است دیگر. این یک نوع فضای قانونی است اگر پیغمبر (ص) این قدر تأکید می کند در عمره رجب و این شخص هم که آمده بیچاره، راه افتاده نرسیده به میقات نرسیده، این قاعداً باید بگوییم برای این آن سنت پیغمبر (ص) دیگر برای این مشکل ندارد. پس می تواند قبل از میقات احرام ببندد.